



## مارکس تری‌یر

در مراسم دوستمین تولد مارکس در تری‌یر، در نمایشی با حضور مخالفان، موافقان، تماشاچیان کنجکاو و رسانه‌های رنگارنگ، مجسمه‌ای از مارکس با کنار زدن پرده سرخی نمایان شد که ناگهان بیننده را با پیکر غول‌آسایی تقریباً سه برابر اندازه خود روبرو کرد. ابعادی که در اروپای معاصر برای تجلیل از یک شخصیت، نادر است.

مجسمه مونومنتال برنزی مارکس اثر وو وی‌شان (Weishan Wu) هنرمند دولتی چینی، هدیه ی جمهوری خلق چین به شهر زادگاه مارکس تری‌یر است که در پنجم ماه می در میدان سیمون اشتیفت (Simeonstiftplatz) این شهر طی مراسمی افتتاح شد. مجسمه ۴،۷ متری با وزن ۲۳۰۰ کیلو، روی برجستگی پله ای پنج ضلعی قرار داده شده است که اوجش زیر پای هیکل است. با ۳ پله از هر ضلع می توان بالا رفت و به مجسمه نزدیک شد. ارتفاع پله های ساخته شده از سنگ آتشفشانی "بازالت" یکسان نیست و به طرف بالا از ارتفاع هر پله کاسته می شود که ارتفاع مجسمه را با پایه به 5،5 متر می رساند. در آغاز از سوی هنرمند ارتفاع مجسمه با پایه، ۶ متر ۳۰ در نظر گرفته شده بود. بعد در چانه زنی با مقامات شهرداری اندازه مجسمه با پایه به ۵،۵۰ متر کاهش یافت که اعلام شد مطابق ماه و روز تولد مارکس در تاریخ میلادی، پنجم ماه می است. (با این حساب اگر مارکس متولد ژانویه می بود بایستی مجسمه کوتوله و یا اگر متولد دسامبر بود بایستی اندازه ساختمانی ۵ طبقه می شد!)

بعد از پرده‌برداری، هم موقعیت و هم جهت در نظر گرفته شده برای مارکس تری‌یر مشخص گردید. در گذاشتن موقعیت مجسمه دقت شده است. پشت مجسمه به شرق و روی او، امتداد نگاه و سوی حرکتش به غرب است!

وی‌شان مارکس را در میان سالی، با کت یا پالتوی بزرگ ساده و بلندی، شاید رایج برای عصر او، حجم داده است. پیکر محوری عمودی و حالتی بی مقاومت دارد. هیکل مجسمه خشک، شق و رق است و به همان نسبت سینه به جلو دارد. با در نظر گرفتن این نسبت‌ها، مردی قد بلند و قزاق، با هیکل ایده آل و متناسب برای یک مانکن می تواند باشد. نیم تنه ی بالا منجمد و بسته در خود است. بازوها هیچ حرکتی ندارند. بیننده، شاهد مجسمه ای با بازوها و دستان چسبیده به تن است که هیچ توانایی‌ای ندارند. دست راست به طرف بالاست، درحالتی که یقه‌ی کتش را گرفته است. این حالت دست، بدون کاربرد و فقط برای پُر استفاده شده است. دست چپ به طرف پایین آویزان است و کتابی را گرفته یا حمل می کند. از نظر ابعاد، دست روی سینه نسبت به هیکل، ظریف و کوچک به نظر می‌آید. موقعیت سر در امتداد نیم تنه‌ی بالا، خشک و بدون کوچک ترین تمایلی به چپ، راست، بالا و یا پایین است که بر جمود نیم تنه‌ی بالا می افزاید. سر رو به جلو، نگاهی گم در ارتفاع سر به موازات زمین دارد. چشم‌های کوچک و تنگ در برجستگی اغراق‌آمیز ابروها با گودی بیش‌تری فرو رفته اند که



بی فروغی شان را تشدید می‌کنند. به جای صورت پهن و چشمان نافذی که از مارکس در عکس‌هایش به یاد داریم، در اینجا با صورتی استخوانی نسبتاً ظریف و کوچک با بیانی بی روح مواجهیم. دماغ نازک و کشیده، متناسب با صورت ظریف این مجسمه، مارکس را بیگانه می‌کند. چهره مارکس، ظریف تر نسبت به نمونه‌های قبلی، پرداخت شده است. در کل، ترکیب این چهره نشان از متفکری با نگاهی نافذ ندارد. ترکیب صورت بی تفاوت است و فقط ابروها و چشمان تنگ کمی به صورت کاراکنتر می‌بخشد. این نگاه نمی‌تواند نگاه مارکس باشد. وزن مجسمه به طور مساوی روی پاهای ظریف، به فاصله‌ی یک قدم تقسیم شده است. تقلید قدم برداشتن در حرکتی گنگ دیده می‌شود. نیم تنه پایین سعی در القای حرکتی به جلو دارد. باد، سمت راست کت بلند را انحنا داده است که بین خطوط عمودی - هم چون محور عمودی بدن، پاها و بازوی سمت راست - حرکت در نیم تنه پایین را نمایان می‌کند. این خط منحنی، از دامن سمت راست کت به موازات بازوی راست آغاز و با کش و قوسی ملایم در یقه برجسته سمت چپ کت خاتمه می‌یابد. حرکت باد در سمت راست کت و تقسیم سنگینی روی دو پا، ضمن انعطافی که به ساختار خشک مجسمه می‌دهد، آن را کمی شناور و سبک می‌نمایاند. کل قامت با توجه به موقعیت دست راست حالتی نمایشی دارد. حالت ایستاده و پا قدم زدن از چهارسوی زاویه دید این مجسمه، یکسان نیست. مجسمه از رو به رو در حال قدم به جلو و از پهلو ایستاده به نظر می‌آید. کل قامت با توجه به موقعیت دست راست روی سینه حالتی نمایشی و مغرور دارد.

وی‌شان تلاش کرده از زبان اکسپرسیو در مجسمه تمام قد استفاده کند. سطح مجسمه جنسیت گل را در قالب برنز حفظ کرده است. خطوط کناری یا به عبارت دیگر، مرزهای حجم و فضا در کل آرام هستند، هر چند که سطح ناآرام به نظر می‌رسد.

از روبرو خطوط منحنی کت نگاه بیننده را از پایین به بالا هدایت می‌کند و به سر می‌رساند. بیننده در مقایسه نسبت اندازه خود اگر احساس کوچکی نکند، حتماً مجسمه را عظیم می‌بیند که به او بی‌اعتناست. پله‌ها، علاوه بر اندازه بزرگ مجسمه، تأکید دیگری بر هم سطح نبودن آن با بیننده است.

کل پیکر در آرامش قرار دارد. روبروی مجسمه، باز و میدانی با سنگفرش است. سمت راست مجسمه با فاصله چند متری به پشت ساختمان آجری قدیمی محدود می‌شود که به فضای مجسمه رنگ و بوی تاریخی می‌دهد. مکان مجسمه در مرکز میدان نیست و آن را در خارج از مرکز میدان قرار داده‌اند و با وجود بزرگی پیکر، حاشیه‌ای و ایزوله به نظر می‌آید.

مجسمه شخصیت‌ها، یک نوع تفسیر خالق از سوژه است. اگر اثر سفارشی باشد مجسمه ساز ناگزیر به اجرای خواسته‌های سفارش دهنده است. مجسمه از اشخاص، همیشه حجمی است که تلاش در بیان سوبه‌ها و یا خصوصیات موضوع دارد. به علت سکون فیزیکی کار و محدودیت‌های دیگر، طبیعتاً هنرمند در کنار شکل موضوع، از طریق پُز و حرکت، یا نگاه و سمبل‌هایی، و یا قرار دادن اثر در



مکانی مشخص، در استفاده از ماتریال، در ترکیب بندی، در بازی نور و سایه و... در تلاش است به معنا و محتوای کار بی افزاید.

خالق مجسمه اینجا از کتاب استفاده کرده است. وی شان دست چپ مجسمه کتاب داده است که آویزان به تن چسبیده است. کتاب رابطه ای با حالت کلی مجسمه ندارد. کتاب می تواند رابطه مارکس را با مطالعه، تالیف، تفکر یا آگاهی برساند. هرچند که این سمبل برای شخصیت معروفی مانند مارکس که تالیفاتش بیشتر از کتب مقدس چاپ شده است، زائد به نظر می آید. ویشان دماغ مارکس را نازک برجسته و کمی تیز فرم داده است. این مطابقتی با دماغ مارکس که درعکس های او می شناسیم ندارد. این فرم مطمئناً نتیجه عدم تسلط استاد به حرفه اش نیست. گویا در چین، دماغ کشیده سمبل زیبایی، کمال، شور، شوق، شادی و هیجان است و شاید بدین علت ویشان با استفاده از این سمبل دماغ مارکس را شکل داده است.

استاد توانا، وو وی شان مجسمه ساز 56 ساله چینی است. سیمت ها و عنوان های او عبارتند از: کوراتور موزه ملی چین، معاون رئیس انجمن هنرمندان چین، پرزیدنت آکادمی مجسمه سازی چین، و مدیر آکادمی هنرهای زیبای نانچینگ. او همیشه از امکانات و پشتیبانی دولت بهرمنند بوده است. این ها همه نشان دهنده نزدیکی او به مرکز به قدرت حاکم است. طبیعتاً سپردن ساخت چنین اثری که از سوی چینی ها مانند سمبل دوستی دو کشور آلمان و چین پنداشته شده است، در مرکز قدرت تصمیم گیری می شود.

می توان گفت که این تفسیر مارکس در تری یر محصول نگاه زیباشناسی "حزب کمونیست" چین و فرهنگ آن کشور است. مجسمه بیننده را به یاد مجسمه های رهبران "بلوک سوسیالیستی" می اندازد که گاهی با کت باز بلندی دست خود را بالا نگه داشته اند. هنر مورد نظر بایستی آکادمیک، ایده ال، ساده و زمینی باشد. در این کشورها سبک موسوم به رئالیسم سوسیالیستی به عنوان تنها سبک مشروع اعلام می شد که در آن بهای مخصوصی به نقش هنرهای تجسمی داده و وظیفه کاربردی آن در نشان دادن معیارهای نگاه قدرت حاکم تکلیف می گردید. این وظایف قبل از همه شامل بخش هایی است که انسان به عنوان واحدی نشانه شناسانه در مرکز توجه است. لذا در این کشورها تنها یک مسیر هنری صاحب مشروعیت و قابل حمایت از سوی دولت بود که در تکمیل مشروعیت نظم اجتماعی مورد خواست دولت از طریق هنر عمل کند. تصویر انسان، انعکاس تصور قدرت از انسان کامل است که در جامعه در تصاویر رسمی نشان داده می شود. در این روند، زبان زیباشناسی مورد توجه دولت نیز شکل گرفته و دقیق می شود. در این مسیر تکنیک کار، سوژه، پرسپکتیو، ترکیب بندی و سبک ها به خدمت بیان پیام تکلیف شده استفاده می شوند.

در پیکره های مانده از اروپای دنیای قدیم (آنتیک) ما شاهد پیکره‌های انسان‌هایی هستیم که در فرم حد کمال رسیده‌اند. این کمال، شفافیت و زیبایی موجود در آنتیک در قالب بدن‌های قوی در تصویرها تبلیغی کشورهای اردوگاهی دنبال شد. بدن انسان در صحنه‌های گوناگون ابزاری جهت نشان دادن الگو برای انسان در زندگی نوین گردید. هیكل‌های قوی مردان و زنان را بارها دیده‌ایم که نشان‌دهنده‌ی قدرت، سلامتی و توانایی یک ورزشکار هستند. قاطعیت، غرور و صلابت بدن، انعطاف‌ناپذیری و دینامیک با تمام وجود، پُزهای تصویر شده را فرا گرفته‌است. در این مجسمه‌ها و تصاویر، بدنی به نمایش در نمی‌آید که نسبت‌های کامل بدن و صورت را نشان ندهد. مردم در فرم‌های یکسان، یک شکل می‌شوند، اگر فردی هم از مردم متمایز یا تنها تصویر گردد، آن فرد الگوی مورد آرزوست. تنها رهبران با فردیت‌شان امتیاز یکسان نبودن را دارند. ولی با این وجود، رهبران و شخصیت‌ها نیز از اندازه‌های ایده‌آل در تصویرسازی‌ها بر حذر نمی‌مانند. تصاویر و پیکر رهبران باید قهرمانانه و حماسی یا در صحنه‌هایی با پُزهای روماتیک - ایده‌آل شده - جدی یا خوشحال به نظر آیند. مجسمه مارکس چینی تری‌پر هم از این سنت و با هنرمندی آشنا به این سنت شکل گرفته‌است. قد بلند و هیكل متناسب، نگاه جدی، خطوط ساده که همه‌ی نگاه را متوجه سر می‌کند، اتفاقی نیست. این مارکس چینی باید غول‌آسا و مافوق انسان باشد، از جنس دیگری جلوه کند و عوام نباشد. برای رسیدن به مرتبه‌ی او باید از پله بالا رفت. آنجا در کنارش نیز بیننده خود را تنها تر و باز کوچک تر می‌بیند. بیننده نگاه مارکس را نمی‌تواند دنبال کند چون در "قامت" او نیست. مارکس تری‌پر، مارکسی ممتاز، مغرور، بسته، با چشمانی تنگ و خشک، صورتی اخمو و بی تفاوت، بی اعتنا به محیط را نشان می‌دهد. نیم تنه‌ی جامد بالا، تصویر از فردی جزم‌گرا منتقل می‌کند که با قدرت تحرک نیم تنه پایین، به طور مکانیکی به پیش رانده می‌شود. هر چه بیشتر به مجسمه دقت می‌کنی بیشتر از مارکسی که در ذهن داری دور می‌شوی.

در اغلب آثار وی‌شان هویت جغرافیایی او دیده می‌شود. آثار او گاهی بیننده را به یاد نقاشی‌های آبرنگ چینی می‌اندازد که حجم گرفته‌اند. او در خلق هیكل‌های سفارشی از اصول رسمی عدول نمی‌کند. در تولید این اثر نیز نباید از فرم‌ها و بیان زیباشناسی حزبی-دولتی در چین غافل شد. معاون وزیر چینی در پرده برداری مجسمه می‌گوید که با این مجسمه جذابیت و بزرگی مارکس بیان شده‌است. این جمله شاید نشانه‌ای است برای درک آنها برای بیان کیفیت. کمیت وسیله بیان کیفیت شده، یعنی آن‌ها کیفیت را با کمیت اعلام می‌کنند. در چین جنون مجسمه یا بناهایی با ابعاد بزرگ به راحتی قابل یافت است. شاید این‌جا از بزرگی مجسمه مارکس رمز گشایی می‌شود. کیفیت مارکس برایشان 5،5 متر بوده‌است. برخلاف اروپا، شاید در چین برای نشان دادن معنویت بزرگ، اغلب از کمیت، هم چون از حجم‌های بسیار بزرگ، استفاده می‌کنند. ما مجسمه‌های غول پیکر ماورا می‌شناسیم.

هنرمند در آثاری همانند مجسمه مورد توجه، اتفاقی کار نمی‌کند بارها مدلی می‌سازد. نظم و هارمونی و... را پیاده می‌کند. اجزا و ترکیب بندی و... حامل پیام و یا مکمل حامل پیام می‌کند. برخی از پیام‌ها را با تحقیقات نشانه‌شناسانه و مقایسه‌ای می‌توان دریافت. برخی دیگر ناگزیر جزو تشکیل‌دهنده نگاه و سبک خالق اثر است. کانتکس زمانی، مکان قرار اثر، و رابطه موضوع با هر دو به تفسیر آن می‌افزاید. سوژه سیاسی مانند مارکس در هر کانتکسی تفسیر سیاسی به خود می‌گیرد. گفتمان‌های عصر نیز بی‌تأثیر از روی تفسیر هنری نمی‌گذرند. این نیز ممکن است که نیت هنرمند می‌تواند خوانده نشود و چون رمزی در دل اثر بماند و میدان را به تفاسیر محول کند.

همان‌گونه که قبلاً ذکر شد مجسمه روی سکویی است که بلندترین سطحش در جهت حرکت مجسمه است. این جهت به سوی غرب است. اینجا می‌توان با موضوع چپ تفسیر حرکت به سوی غرب جهت تسخیر را فرض کرد و از موضع دیگر برگشت به غرب و پشت به شرق را تفسیر کرد. نمونه‌های دیگر، دست چپ کتاب را پاسیو و آویزان در دست دارد. دست راست فعال در پز دخالت دارد. پای چپ در پیش و پای راست در پس است. مجسمه را نیز می‌توان از روبرو عمودی در دو بخش تقسیم و تفسیر کرد. سمت چپ مجسمه جامد و بی حرکت (!) و سمت راست آن حرکت دارد و با انرژی است! هنرمند

در اجزا دقت می کند. به خصوص در مجسمه هایی با این ابعاد هیچ بخش از اثر اتفاقی نمی تواند باشد.

مجسمه هایی که ما از مارکس دیده ایم همه تلاش کرده اند مرد مسن متفکری را نشان دهند که با چشمانی درشت و دقیق، جای دوری را نگاه می کند. مجسمه هایی طبیعتا بسته به توانایی و خواسته ی هنرمندش شاید به زوایای دیگری از مارکس، فلسفه او یا خصوصیات و غیره پرداخته اند. ولی تفاوتی که نمونه های قبلی مارکس اینجا با مارکس چینی مشخص می شود همان فشردن مارکس در اندازه های و نرم های زیباشناسی دولتی چینی است.

مارکس برای تحصیل در دانشگاه در ۱۷ سالگی تری پیر را ترک کرد و دیگر برای زندگی آنجا باز نگشت. اکنون از زمانی که تعداد توریست ها به شهر برای دیدن زادگاه مارکس می آیند افزایش یافته، چند سالی است تری پیر به یاد "پسرش" افتاده است. (سالانه فقط از چین حدود صد و پنجاه هزار توریست به این شهر جهت دیدن خانه مارکس مراجعه می کنند) از زمانی که چین (۲۰۱۵) پیشنهاد مجسمه ای به عنوان هدیه به زادگاه مارکس را داد، شهرداری پتانسیل جذب توریست و "زائران" را برای شهر درک کرد و با برنامه ریزی و کانسپ های سودآور، خود را برای ۲۰۰مین سالروز تولد مارکس آماده کرد. برای شهرداری، مجسمه مارکس و خانه مارکس تنها از زاویه شهرت شهر و وارد شدن پول اهمیت پیدا می کند.

ذکر شد که مجسمه برنزی مارکس هدیه چینی ها به شهر تری پیر است. شهردار شهر در مصاحبه ای گفت که تمام پروسه ساخت با کنترل او و تیم اش همراه بوده و جلوی هر اتفاق یا سورپرایز ممکنی گرفته شده است. به نظر نگارنده دست اندرکاران شهرداری، زبان زیباشناسانه توتالیتری را می شناسند. مجسمه ای از مارکس که جمود و جزم گرایی و کلیشه های شکست خورده هنر دولتی در اروپای شرقی را یادآوری کند بهتر از مارکسی است که بیان تفکر، اومانیزم و عشق او به زحمتکشانش باشد. هدف در تری پیر همان بلایی است که سر چه گوارا آوردند. مارکس باید تبدیل به میکی ماوس و تری پیر بایست دیسنی لند مارکس گردد. مارکس به جای آگاهی باید چهره اش را روی جا کلیدی، دستمال، لیوان، شورت و جوراب و... در اختیار بگذارد.

از سوی برگزارکنندگان شگفت آور نیست که این هیکل چینی، در تبلیغ نگاه مارکس انقلابی نباشد. صرفا حجم بزرگ مرده ای بی خاصیت خلق شده است. صورتی بی بیان، هیکل بازار پسند، که بی خیال در باد ایستاده یا قدم می زند. از آن مارکس فکور، استوار و آینده نگر اثری نیست.

باید توجه داشت نظامی که بر پایه و اساس بهره کشی سازماندهی شده است چه تصویری از معروف ترین مخالفش می خواهد نشان بدهد. این مجسمه در حالی که قصدش بازاربایی و جلب توریست برای تری پیر است، اما در عین حال شاید به نوعی تبلیغات منفی برای مارکس است. آن ها فکر می کنند که بر مارکس پیروز شده اند. دیگر باکی از این فیلسوف محبوب ندارند! او را چنان که می خواهند، مرده و اخته برپا می کنند. و با مجسمه مونومنتالی، مرگ مارکس انقلابی و تولد مارکس بی خطر را جشن می گیرند.

متن را با بخشی از متنی که "سایت نقد" به مناسبت دوستمین سالگرد زادروز مارکس منتشر کرده است به پایان می برم:

بی همتاست، اما نه همچون تندیس فرهمند، نه همچون پیام آور بهشتی دروغین، نه حتی همچون انسانی سراسر وارسته بی هیچ کاستی و خطا و آژنگی و نه هرگز همچون دارنده اندیشه ای سراسر یکدست و بی دغدغه و تردید و تناقض. او انسانی واقعی است با همه ی پیروزی ها و شکست ها، با همه ی رنج ها و خوشی ها، همراه با عشق و کین و بزرگی و بخل، مانند همه ی آدمیزادگان دیگر. نه؛ مارکس بی همتاست همچون نقطه عطفی در تاریخ زندگی و اندیشه ی بشری؛ بی همتاست همچون مرزی که تاریخ را به پیش و پس از خود تقسیم می کند؛ بی همتاست همچون نقطه ای بی بازگشت نقد. بی همتاست از آن رو که بهشتی دروغین را وعده نمی دهد، بلکه راز بهشت های دروغینی را فاش می کند که خود را پایان تاریخ می نامند؛ مارکس بی همتاست، هم برای دوستان و هم دشمنانش؛ اگر

دوستانش از این بی‌همتایی آگاه نباشند، دشمنانش همیشه از آن آگاه بوده‌اند و هستند: در ژرف‌ترین تاریک‌خانه‌ی هراس‌شان از توان روشنگرانه و ستیزه‌جویانه‌ی نقد.

۱۲ می ۲۰۱۸

منوچهر